M Mss 465

manuscript [illegible]
[illegible] "Jala al-ayoon"
1262 H.

دفعه چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من ابتدا سخنی بگویم حضرت زبان معجز بیان گشود و
گفت ای عمه امشب نرجس را بطلب از برای فرزندم گفتم ای سید من برای همین مطلب آمده ام بخدمت
تو که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا میخواهد که ترا در چنین
ثواب شریک گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطه چنین امری
گرداند حکیمه خاتون گفت که بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را
در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر با آن زهره منظر بخانه خود شد انور
بحق والد مطهرش برد و بعد از چند روز آن آفتاب مطالع امامت در مغرب جابلقا غروب کرده
ماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری بمسند امامت جانشین گردیده بود و من چون سابق
بعادت مقرر زمانی بخدمت آن امام البشر میرسیدم یکروزی نرجس خاتون آمد و گفت
ای خاتون من پای دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم تو خاتون و صاحب من هرگز نگذارم
که تو کفش از پای من بیرون کنی و ملحق شکی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیده خود می نهم
چون حضرت امام این سخن را از من شنید گفت خدا ترا جزای خیر دهاد ای عمه پس بخدمت آن
حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب و صدا زدم کنیز خود را که بیاور جامهای مرا تا بروم حضرت
فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی نزد حق تعالی که خدا باو
زنده میگرداند زمین را بعد از مردن و هدایت میکند آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی
هم میرسد ای سید من و من در نرجس هیچ اثر حمل نیافتم فرمود که از نرجس هم میرسد نه از دیگری
پس برخاستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچ اثری نیافتم برگشتم و عرض کردم حضرت
تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل او ظاهر میشود مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام
ولادت هیچ تغییری در او ظاهر نشد و احدی بحال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را
میشکافت از برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر
آمده است که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد در پهلو میباشد و از رحم بیرون
نمیآئیم بلکه از ران مادران فرود میآئیم زیرا که ما نورهای خدائیم چرک و نجاست و کثافت را از ما دور
گردانیده است حکیمه خاتون گفت که نزد نرجس رفتم و این احوال را با او گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در
خود مشاهده نمیابم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خاتون خوابیدم و هر ساعت
او را تفحص میکردم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد در این شب پیش از همه شبها
دیگر بنماز برخاستم و نماز شب را کردم چون بنماز وتر رسیدم نرجس خاتون از خواب جست و وضو

[redacted]
ساعت و تا رشب بجا [redacted]
آمد از فرزندان که حضرت کرده بود ناگاه حضرت امام حسن عسکری از حجره خود مرا صدا زد که شک مکن
که وقتش رسیده دیدم حالی در نرجس خاتون اضطراب مشاهده کردم پس او را در بغل گرفتم و نام الهی براو خواندم حضرت
آواز داده فرمودند که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخوان خواندم شنیدم که آن طفل در شکم مادر همراهی میکرد
در خواندن و بمن سلام کرد من ترسیدم حضرت مرا صدا زد که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی
خردان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته در دنیا پس چون کلام حضرت
تمام شد نرجس خاتون از دیده من غایب شد گویا میان من و او حایلی کشیده بیرون دویدم حضرت امام حسن
فریادکنان دویدم حضرت فرمود که برگرد ای عمه که او را بجای خود خواهی دید چون برگشتم حجاب پرده
گشوده شد و در نرجس خاتون نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر را
دیدم که رو بقبله بسجده افتاده دو زانو و انگشتان سبابه را بآسمان بلند کرده و میگوید که اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین پس یک یک امامان را شمرد تا بخود رسید
و بعد از آن فرمود اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطأتی و املأ الارض بی عدلاً و قسطاً یعنی
خداوندا وعده نصرتی که بمن داده وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا از
دشمنان ثابت گردان و پرکن زمین را بسبب من از عدل و داد و در روایت دیگر چنان است که چون
حضرت صاحب متولد شد نوری از او ساطع شد و بآفاق آسمان پهن شد و مرغان سفید دیدم
که از آسمان بزمین آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و بدن آن حضرت میمالیدند و پرواز میکردند پس
حضرت امام حسن مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا بگیر و بنزد من بیاور پس چون او را در بر گرفتم او را
ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان
الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد بدرستی که باطل مضمحل شدنی است و بنا بر روایت
دیگر چون آن فرزند سعادتمند را نزد پدرش بردم همین که نظرش بر پدر بزرگوار افتاد سلام
کرد بر حضرت او و گرفت و زبان مبارک خود بر دو دیده اش مالید و در دهان و در هر دو گوش زبان
گرداند بعد کف دست چپ در زیر شانه و دست مطهر بر سر او مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت
الهی پس حضرت صاحب الامر استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما
منهم ما کانوا یحذرون را تا آخر آیه که موافق حدیث معتبر مدعیان آن حضرت را یاد کرده تا زل
شد ... چه ظاهر لفظ اینست که ... احسان ... کتاب را ...

د لقیم

و در زمین ذلیل گردانیده‌اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین دهیم ایشان را
و بنمایانیم ایشان را در زمین و بنمایانیم فرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنه و لشکرهای ایشان را از
آن امامان آنچه حذر میکردند و گذشتیم بجهت حدیث این حضرت صاحب الامر و حضرت رسالت و
حضرت امیرالمؤمنین و امامان علیهم الصلوة والسلام صلوات فرستاد تا به نزد گهوارۀ خود رسید دید که
مرغان بسیار نزد او آمدند مبارک آنحضرت پیدا شدند پس یکی از مرغان صدا زد که این طفل را بردار
و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه به نزد ما بیاور آن مرغ حضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد
و سایر مرغان از عقب او رفتند پس حضرت امام حسن عسکری فرمود که سپردم ترا بآنکسی که مادر
موسی موسی را باو سپرد پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان
تو نخواهد خورد و زود بسوی تو اش بر میگردانند چنانچه حضرت موسی را بمادرش گردانیدند چنانچه
حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش باو روشن گردد حکیمه
پرسید از حضرت که این چه مرغ بود که صاحب را باو سپردی فرمود که روح القدس است که موکل است
با ائمه علیهم السلام ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگه میدارد و ایشان را با علم زینت میدهد
حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم
ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای پیغمبران هرگاه
امام باشند بخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مثل یکساله دیگران است و ایشان
در شکم مادر سخن میگویند و در هنگام شیر خوردن و ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام
نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن
تا آنکه چند روز قبل از وفات آنحضرت او را ملاقات کردم بصورت مرد تمام کامل مشاهده کردم او را
نشناختم فرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا امر مینمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند
نرجس است و خلیفه منست بعد از من و عنقریب از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنید و
امر او را اطاعت نمائید پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری به عالم قدس رحلت فرمود
و من حضرت صاحب الامر را هر صبح و شام ملاقات مینمایم و از هر چیز سؤال مینمایم مرا خبر میدهد
گاه هست که میخواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب میفرماید و در روایت دیگر چنین وارد
شده است که حکیمه گفت بعد از سه روز از ولادت صاحب الامر مشتاق لقای آنحضرت شدم و
رفتم بخدمت حضرت امام حسن و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم او را بآنکسی که از
ما و تو احق و اولی بود چون روز هفتم شود باز بنزد ما بیا چون روز هفتم شد رفتم گهواره دیدم بر سر

گواه بودیم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بر دست من خدا را بر و تقدیم کرد پس حضرت او را از
داد که فرزند مرا بیاور چون بخدمت آن حضرت بردم زبان در دهان او گردانید و دست بر سر او کشید و گفت سخن بگو ای
فرزند حضرت صاحب شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت پیغمبر و ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت
و آیه گذشته را تلاوت نمود پس حضرت امام حسن فرمود که بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه و تعالی
بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و
کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد صلی
صلوات الله علیهم اجمعین همه را خواند پس قصه‌های پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری فرمود
که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را برداشتند بسراپرده عرش رحمان بردند
پس حق تعالی باو خطاب فرمود که مرحبا بتو ای بنده من که ترا خلق کرده‌ام برای یاری دین خود و اظهار
امر و بعث خود و توئی هدایت یافته بنده من قسم یاد کرده‌ام بر خود که بطاعت تو ثواب
بدهم و بنافرمانی تو عقاب کنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بیامرزم گناه ایشان را و بنافرمانی
تو ایشان را عذاب کنم ای دو ملک او را بپدرش برگردانید و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید
که او در پناه و حفظ و حمایت منست او را از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر
گردانم و حق را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد ختم کلام امام
حسن منقولست که در ساعتی که حضرت صاحب الامر متولد شد عطسه کرد و فرمود الحمد لله رب العالمین
و صلی الله علی محمد و آله پس فرمود که ظالمان گمان میکنند که حجت خدا را ضایع و باطل میتوانند کرد و حق که
حق تعالی رخصت فرماید ما را در سخن گفتن هر آینه شک بر طرف شود و چون [illegible] از ولادت آن
گذشت من در خدمت آن حضرت عطسه زدم فرمود یرحمک الله من خوشحال شدم پس فرمود میخواهی که ترا
در عطسه بشارت دهم گفتم بلی پس فرمود که امانست از مرگ تا سه روز والحمد لله اولا و آخرا ختم بالخیر والاقبال

[illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible]

[illegible]